

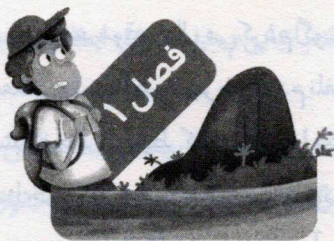


# مسافری با پاپوش‌های جهنمی

سید فلاش من

مترجم: نسرین نوش امینی





## زنگ و نعره

یک دفعه چراغ تلفن روشن شد و صدای زنگش توی اتاق پیچید. نشسته بودم و همان طور که برای امتحان زبان اسپانیایی ام درس می خواندم، یکی از فیلم های قدیمی تارزان را از تلویزیون تماشا می کردم و تازه از دختر همسایه مان هم مراقبت می کردم. حیف که پول هله هوله خریدن نداشتم، وگرنه یک آدامس هم گوشه ی لپم بود.

«تلفن داره زنگ می زنه بادی!» این را هایللی<sup>۲</sup> گفت. دختر همسایه بغلی مان. نشسته بود روی پله ها و نقاشی می کشید. نقاشی اسب هایی قهوه ای با یال های بلند و طلایی. موهای خودش هم مثل یال اسب هایش بلند و طلایی بود.

---

1. Buddy

2. Hayley

من این‌جوری بودم: هر موقع حال می‌کردم گوشه‌ی را برمی‌داشتم و جواب می‌دادم. بعضی وقت‌ها هم صبر می‌کردم تلفن برود روی پیغام‌گیر و صدای یاروی پشت خط را ضبط کند. تازگی‌ها یکی از بچه‌های مدرسه مدام زاغ‌سیاهم را چوب می‌زد، بدجوری رفته بود روی مخم. اسمش گاربو<sup>۱</sup> بود. راستش حرصم از کارهایش درمی‌آمد. مثلاً همین تازگی‌ها رفته بود باشگاه وزنه‌برداری و سرشانه‌هایش ورزیده شده بود. فکر کردم باز هم خودش پشت خط است.

وقتی تارزان، ارباب گوریل‌ها، نعره‌ی جنگلی‌اش را شروع کرد، تلفن دوباره زنگ زد. پریدم و گوشه‌ی تلفن را قاپیدم تا صدایش را خفه کنم.

همان‌طور که جوگیرِ زبان‌اسپانیایی بودم، گفتم: «هولا!»

«بادی، پس چرا هیچ‌وقت گوشه‌ی رو بر نمی‌داری؟»

خواهر بزرگ‌هام بود، لیز<sup>۲</sup>!

«می‌دونستم خونه‌ای!»

«فکر نمی‌کردم تو باشی.»

«پس می‌خواستی کی باشه؟ همون هم کلاسیک که عینک آفتابی

می‌زنه و توی گروه تئاتر تونه؟»

1. Garbo

۲. Hola در زبان اسپانیایی به معنای «سلام» است.

3. Liz

«توی کلاس زبان اسپانیایی م‌هم هست. اصلاً همه‌جا هست. هر جا که بگی.»

لیز خیلی از من بزرگ‌تر بود! با اینکه بیست‌وسه سالش بیشتر نبود، ولی انگار هزار سال از من بزرگ‌تر بود. تازه از دانشکده‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شده بود. بیشتر دلش می‌خواست وکیل آدم‌های بدبخت بیچاره شود. اولین پرونده‌اش معروفش کرد. توی چُلا ویستا<sup>۱</sup> وکیل یک پیرمرده شد. پیرمرده آزارش به مورچه هم نمی‌رسید. ولی یکی از همسایه‌هایش شکایت کرده بود چشم‌های پیرمرده «شیطانی» است و با آن چشم‌های شورش زده گل‌های باغچه‌اش را ترکانده. یارو ادعا کرده بود هر موقع پیرمرده به گل‌های باغچه‌اش نگاه کرده، گل‌های باغچه‌اش پژمرده شده‌اند. لیز هم توی دادگاه با ادله‌ی محکمه‌پسندی ثابت کرد نگاه کردن به گل‌ها و پژمراندن آن‌ها **خلاف قانون** نیست. لیز آن شب محاکمه را بُرد و خبر پیروزی‌اش را توی تلویزیون سراسری و روزنامه‌ها گفتند و خلاصه توی کل کشور برای خودش اسم و رسم می‌به هم زد. ولی خب قبول کردن وکالت بدبخت بیچاره‌ها هم برای خودش بدبختی‌هایی دارد: لیز حتی آن قدری گیرش نمی‌آمد که بتواند کرایه‌ی رفت و برگشتش را بدهد. آن هم وقتی ما آن قدر پول لازم بودیم. یتیم شده بودیم و اگر

1. Chula Vista